**فقه، جلسه 100: 01/03/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که آیا حامل متوفی عنها زوجها نفقه دارد یا نفقه ندارد. روایات مسأله را در جلسة قبل خواندیم. در دو تا از روایات مسأله محمد بن فضیل واقع شده بود. در مورد محمد بن فضیل عرض شد که ما یک نفر به نام محمد بن فضیل که معروف است که در اسناد ما واقع باشد بیشتر نداریم. و آن هم محمد بن فضیل صیرفی کوفی هست و آن این هم ثقه هست. وثاقتش یکی به جهت روایت صفوان بود که آدرسش را در جلسة قبل دادیم. یکی به جهت روایت احمد بن محمد بن ابی نصر هست که در کافی، جلد ۱، صفحة ۱۲۲، حدیث ۶. مشیخة فقیه، جلد ۴، صفحة ۴۴۴. رجال کشی، صفحة ۴۰۵، حدیث ۷۶۰. همچنین در بصائر الدرجات هم روایتش وارد شده. آدرس بصائر الدرجات را من یادداشت نکردم. حدود صفحة ۴۲۵ آن حدودهاست. البته این بصائر الدرجات یک مقداری بحث‌های دیگری سندش دارد که خب حالا خیلی لازم نیست واردش بشویم. این یک جهت. بنابراین‌که مشایخ صفوان و بزنطی ثقه هستند، وثاقتش استفاده می‌شود. یک جهت اکثار روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع و حسین بن سعید دلیل بر وثاقت هست. مؤیداً به روایت‌های نسبتاً زیاد حسن بن محبوب، محمد بن عبد الحمید عطار، عبد الله بن جبله، یونس بن عبد الرحمن، علی بن مهزیار و غیرهم من الثقاة عن محمد بن الفضیل. اینها مجموعه‌اش وثاقت محمد بن فضیل را اثبات می‌کند. البته از محمد بن فضیل بعضی جاها تعبیر ضعیفٌ شده. بعضی جاها رمی بالغلو شده که این ضعفش ظاهراً ناشی از همان رمی به غلو هست که در جلسة قبل اشاره کردیم که رمی به غلو اعتبار تعبدی ندارد و قابل اعتنا نیست، با توجه به اکثار روایت بزرگان و سایر قرائنی که بر وثاقت محمد بن فضیل گفتیم، محمد بن فضیل ظاهراً ثقه است. خب این بحث تمام.

حالا ببینیم این روایتی که در مسأله هست را چگونه باید با همدیگر جمع کنیم؟ این روایات، یک روایت، روایت محمد بن مسلم عن احدهما علیهم السلام هست. قال المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من ماله. که ظاهرش این است که از مال زوج انفاق بهش بشود. مرحوم شیخ می‌فرماید که ما این را حمل می‌کنیم که مراد از ماله، یعنی مال ولدش، آن هم در صورتی که حامله باشد و امثال اینها و می‌گویند ولو به اسم ولد نیامده، ولی مانعی ندارد که به قرینه ما حمل کنیم. خب این خیلی حمل خلاف ظاهری هست و این شکلی بخواهیم حمل کنیم اصلاً حمل جالبی نیست. بله، برای این‌که. اینها روایت‌هایی که خواندیم اکثراً در مورد حبلی متوفی عنها زوجها بود. ولی در مورد. این روایت المتوفی عنها زوجهای خالی است، ینفق علیها من ماله، یک روایت دیگری هست که در واقع آن هم در مورد متوفی عنها زوجها خالی است، این عبارت این هست. آن هم سندش به تا. آن صحیحه هست. عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احمدهما علیهما السلام. این هم عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن متوفی عنها زوجها علیها نفقه قال لا ینفق علیها من مالها. مرحوم شیخ این را به عنوان معارض آن روایت سابق ذکر کرده، ظاهرش این هست که بین لا و ینفق را فصل داده. گفته لا ینفق علیها من مالها. خیلی این واضح نیست که به این شکل باشد. این ممکن است لا ینفق علیها من مالها باشد، اگر لا ینفق علیها من مالها باشد، می‌تواند با آن ینفق علیها من ماله تطبیق کند. یعنی از مال خودش بهش انفاق نمی‌شود، یعنی از مال شوهرش انفاق می‌شود. البته مرحوم شیخ این را جدا کرده، شاید به این جهت بوده که گفته که اینجوری به‌طور طبیعی نباید لقمه را دور دهان بگرداند، لا ینفق علیها من مالها. بگویند از مال کی بهش انفاق می‌شود؟ اگر بخواهد این مقدمه باشد برای این‌که بگویند از مال شوهرش انفاق بشود، باید مستقیم بگویند ینفق علیها من مال زوجها، یا من ماله، کما این‌که در این روایت محمد بن مسلم عن احدهما وارد شده. این‌که بخواهد لا ینفق علیها من مالها را تعبیر بکنند و آن را بیان قرار بدهند برای این‌که ینفق علیها من مال زوج. خب این خیلی لطف ندارد. یک نوع پیچیدن عبارت هست که مناسب نیست. این خودش را قرینه قرار بدهند برای این‌که این «لا» ینفق علیها من مالها عبارت را این شکلی ما بگوییم هست. بین «لا» و «ینفق علیها» فاصله هست که «لا» یعنی لیس لها نفقة، لا نفقة لها، ینفق علیها من مالها. که در روایت‌های دیگر مفصل آمده مثلاً الحبلی متوفی عنها زوجها اینجا مثلاً در روایت ابی الصباح کنانی فی المرأة الحامل متوفی عنها زوجها هل لها نفقة قال لا.

روایت ابی اسامة الحبلی المتوفی عنها زوجها هل لها نفقه؟ قال لا. اینها همه شبیه همین روایت باشد. حالا به هر حال من بیشتر می‌خواهم بنابر این احتمال که مرحوم شیخ دارد، بحث را ادامه بدهیم ببینیم که بنابر این احتمال باید چگونه مشی کرد؟ خب بنابر این‌که این روایت را آنجوری مرحوم شیخ معنا می‌کنند لا ینفق علیها من مالها معنا کردند، فاصله قرار دادند، خب این سؤال مطرح می‌شود که این روایات را چگونه می‌شود جمع کرد؟

خب آن روایاتی که المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من ماله، آن ظاهراً با روایت‌های دیگر قابل جمع نیست. آن جمعی که مرحوم شیخ می‌فرمایند جمع خیلی مقبولی نیست، این روایت قابل جمعی نیست و هیچ مورد فتوا هم نیست، بنابر این آن را باید کنار گذاشت و آن هیچ. اما این ینفق علیها من مالها که، آن را بگذاریم کنار اما سایر روایت‌های مسأله.

سایر روایت‌های مسأله خب ممکن است ما یک تقریبی اینجوری ذکر بکنیم. بگوییم بعضی روایات، این روایت محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام که سألتُه عن المتوفی عنها زوجها أ لها نفقه؟ قال لا ینفق علیها من مالها. این در واقع ولو اختصاص به حبلی ندارد، ولی حبلی را هم شامل می‌شود و بین اینجا، کأنّه این را از این جهتی که، حالا از این جهتی که، حالا فرض کنیم که این المتوفی علیها زوجها أ لها نفقة، قال لا ینفق علیها من مالها، بگوییم اطلاقش حبلی را هم شامل می‌شود، حبلی را که شامل شد، حالا که حبلی را شامل شد، این را با روایت ابی الصباح، اینجوری جمع بین روایات بکنیم. بگوییم که این روایت عن المتوفی عنها زوجها أ لها نفقة قال لا ینفق علیها من مالها، اختصاص دارد به جایی که این متوفی عنها زوجها مال داشته باشد. باید مال داشته باشد که ینفق علیها من مالها. آن المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من مال ولدها الذی فی بطنها، آن اختصاص ندارد به جایی که این مال داشته باشد یا مال نداشته باشد. مقید می‌شود به جایی که خود آن مادر مال نداشته باشد. مال نداشته باشد که ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها. وقتی آن اختصاص پیدا کرد، این به وسیلة، در واقع این روایت محمد بن مسلم با روایت‌هایی که به‌طور کلی می‌گوید الحبلی المتوفی عنها زوجها انه لا نفقة لها، اینها تعارض به نحو عموم خصوص. اصلاً تعارض بالتباین دارند. چون حبلی متوفی عنها زوجها، این‌که انه لا نفقة لها ازش استفاده می‌شود که نه نفقه به گردن شوهر هست، نه نفقه به گردن کس دیگری هست. لا نفقة لها ازش استفاده می‌شود که نفقه به گردن کسی وظیفه ندارد این نفقة این خانم را بدهد. نفقة برای این خانم از هیچ جهتی، نه از جانب شوهر، نه از جانب فرزندی که در شکم این خانم هست وجود ندارد.

خب این روایت محمد بن مسلم می‌گوید که اگر مال داشته باشد خود متوفی عنها زوجها از مال خودش بهش می‌دهند. این تقیید می‌زند آن روایتی که گفته المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها. آن را اختصاص می‌دهد به جایی که مال نداشته باشد، خود آن حبلی المتوفی عنها زوجها. وقتی آن تخصیص خورد این مقید می‌کند آن روایتی که الحبلی المتوفی عنها زوجه انه لا نفقة لها، به صورتی که آن صورتی که حبلای متوفای عنها زوجها، خودش مال، این اختصاص پیدا کرد به جایی که مال نداشته باشد، که از مال ولدش بهش می‌دهند. اما جایی که مال داشته باشد از مال خودش می‌دهند. از مال خودش می‌دهند که تخصیص می‌زند به صورتی که انه لا نفقة لها به صورتی که مال داشته باشد. یعنی اگر مال داشته باشد ینفق علیها من مالها. کأنّه این. بین حالا اینجوری تعبیر بکنیم. بین روایاتی مثل روایت حلبی که گفته الحبلی المتوفی عنها زوجها انه لا نفقة لها و روایت المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها، اینها تعارض بالتباین هست. حبلی المتوفی انه لا نفقة لها یعنی از مال بچه‌اش هم نفقه‌ای ندارد. ولی آن می‌گوید که از مال بچه‌اش نفقه دارد. خب به قرینة این روایت محمد بن مسلم که ینفق علیها من مالها تعبیر کرده، اختصاص می‌دهیم روایت ابی الصباح کنانی را که ینفق علیها من مال ولدها به صورتی که بگوییم اگر مادر مال نداشته باشد، ینفق من مال ولده الذی فی بطنها. و این روایتی که گفته انه لا نفقة لها در صورتی هست که مادر مال داشته باشد. اگر مادر مال داشته باشد لا نفقة لها. اگر مادر مال نداشته باشد، آنجا از مال بچه‌ای که در شکمش هست به آن مال داده می‌شود. در واقع می‌شود یک، از باب انقلاب نسبت، نسبت بین روایت الحبلی المتوفی عنها زوجها و روایت المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها ینفق من مال ولده الذی فی بطنهم عموم خصوص، یعنی تباین هست. به قرینة روایت محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام که گفته سألتُه عن المتوفی عنها زوجها أ لها نفقة قال لا ینفق علیها من مالها که این در مورد. ولو در مورد خصوص حامله نیست. ولی وقتی در مورد غیر حامله. نه، اینجوری. وقتی در مورد غیر حامله. خب اینجوری می‌خواهیم جمع بین روایات کنیم، بگوییم که مثلاً ولو ان سألته عن المتوفی عنها زوجها چون حبلی را هم شامل می‌شود می‌گوید المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها، این می‌گوید از مال خودش. خب این یک تقریبی بود که ما ذکر کردیم. ولی این تقریب از جهات مختلف. دیگر حالا آن اشکال دارد. یک تقریب این‌که اصلاً این قید حبلی توش نیست. سألته عن المتوفی عنها زوجها علی نفقة قال لا ینفق علیها من مالها. این قید به اصطلاح حبلی نیست ممکن است بگوییم این مربوط به غیر حبلی است، آن روایتی که الحبلی المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها. یعنی متوفی عنها زوجها که حبلی باشد، از مال آن بچه داده می‌شود. حبلی نباشد از مال خودش داده می‌شود. بنابراین، این یک جور دیگر جمع هست و معلوم نیست به آن شکل جمعش صحیح باشد. حالا از آن جهت می‌گذریم. فرض می‌کنیم که این روایت اختصاص داشته به حبلای متوفای عنها زوجها. آیا باز هم می‌توانیم این جمع را بکنیم. که دیگر بنابراین این جمع می‌شود بنابراین احتمال از باب انقلاب نسبت. بگوییم نسبت بین روایت‌هایی که گفته لا نفقة لها با روایتی که گفته ینفق علیها من مال ولده الذی فی بطنها، تباین است. از این روایت محمد بن مسلم این تباین را از بین می‌رود. نتیجة بحث این می‌شود که اگر مال داشته باشد، از مال شوهر، مال داشته باشد زن از مال خود زن می‌دهند. اگر مال نداشته باشد از مال بچه‌ای که در شکم مادرش هست، از آن مال نفقه‌اش پرداخته می‌شود. که با بحث انقلاب نسبت ممکن است این مطلب را حل کنیم. انقلاب نسبت مثلاً دو تا دلیل داریم، یک دلیل می‌گوید اکرم العلماء، یک دلیل دیگر می‌گوید لا یجب اکرام العلماء. حالا یک دلیل سومی داریم، می‌گوید یجب اکرام العلماء العدول. فرض کنید که این دلیل مفهوم هم ندارد. یک کسی سؤال می‌کند آیا علمای عدول اکرامش واجب است. امام علیه السلام می‌فرماید که اکرام علمای عدول واجب است. اینجا بحث انقلاب نسبت پیش می‌آید به این معنا که ما با این دلیل یجب اکرام العلماء العدول، روایتی که گفته لا یجب اکرام العلماء را تخصیص می‌زنیم، آن را که تخصیص زدیم، اختصاص پیدا می‌کند به علمای غیر العدول، اختصاص که پیدا کرد، این با روایتی که اکرم العلماء شد عموم خصوص مطلق می‌شوند. و عموم و خصوص مطلق آن تخصیص می‌زند. خب این بحث انقلاب نسبت هست که بعضی‌ها قبول دارند، بعضی‌ها قبول ندارند. ما نمی‌خواهم اینجا به تفصیل وارد بحث انقلاب نسبت بشوم، فقط به دو نکته اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. یک نکته این‌که ما بحث انقلاب نسبت گفتیم کلی قبول نداریم. و اشارة اجمالی هم به وجه عدم پذیرشش می‌کنم، تفصیلش در بحث خودش. ما در بحث خودش گفتیم که جمع عرفی همیشه در جمع عرفی که در یک یا دو دلیل تصرف می‌شود یک نوع مخالفت ظاهری باید ما مرتکب بشویم. جمع عرفی در جایی هست که مخالفت ظاهر به تصرّف دلالی از مخالفت ظاهر به تصرّف در صدور مقدم باشد. یعنی عرف می‌گوید که احتمال، عرف احتمال این‌که یک خبر اصلاً صادر نشده باشد را مستبعد می‌داند. مثلاً یک دلیل گفته اکرم العلماء. دلیل دیگر داریم می‌گوید که اکرم العلماء العدول. که اکرم العلماء العدول می‌خواهیم بگوییم که مثلاً مفهوم دارد و اکرم العلماء را تخصیص می‌زنند. خب این بحث سر این هست که اگر اکرم العلماء العدول مطابق با حکم واقعی هست، چرا اکرم العلماء این قید عدول را نداشته؟ خب می‌خواهیم بگوییم راوی اشتباه کرده، این قید را نیاورده یا شرایط، شرایطی بوده که امام علیه السلام نمی‌توانسته این قید را ذکر بکند. به قرینة منفصل ما وجود همچین قیدی را درک کردیم. این‌که مراد جدی مولا مقید باشد ولی دلیل دال بر آن مطلق باشد، این خودش یک نوع مخالف ظاهری وجود دارد. ما بگوییم که این مخالفت ظاهری که ما بگوییم واقعاً حکم دائر مدار اکرام علمای عدول بوده ولی در مقام بیان اکرم العلماء را تنها ذکر کردند، این باید احتمالش از احتمال این‌که اکرم العلماء اصلاً صادر نشده باشد. این احتمالش قوی‌تر باید باشد. احتمال صدور مع التصرّف فی الدلالة. از این‌که اصلاً صادر نشده باشد. جمع عرفی در جایی هست که عرف حکم می‌کند که این صادر شده است ولی با یک مخالفت قاعده‌ای که ما مرتکب می‌شویم آن صدور را توجیه می‌خواهیم بکنیم. خب بحث این است در جایی که یک عام و یک خاص باشد، خب ممکن است بگوییم که غفلتی شده، آن خاص را راوی نیاورده، یا امام علیه السلام یک خاصی قبل از وقت عمل ذکر کرده بوده و آن خاص وقت از عمل به ما نرسیده، ما از این خاصی که بعداً رسیده کشف می‌کنیم که یک خاصی قبل از وقت عمل بوده، و آن خاص قبل از وقت عمل به ما نرسیده. خب این در جایی که یک دلیل باشد.

اما در جایی که دو تا دلیل باشد. یک اکرم العلمایی هست، یک لا یجب اکرام العلمایی هست. یک دلیل دیگری یجب اکرام العلماء العدول هست. این‌که در یجب اکرام العلماء العدول ما بگوییم که حکم واقعی وجوب اکرام علمای عدول بوده، در اکرم العلماء قید عدول فراموش شده، در لا یجب اکرام العلماء قید غیر عدول فراموش شده و هر کدام یا قبل از وقت عمل یک همچین قیدی در یک روایت دیگری وارد شده بوده و این روایتی که این قید را آورده به دست ما نرسیده و امثال اینها. این است که ما در هر دوی این ادله بخواهیم تصرف کنیم و بگوییم یک قیدی داشتند و این قید به ما نرسیده، از این‌که بگوییم یکی از آن دو دلیل عام اصلاً به ما نرسیده بوده، اشتباهی رخ داده. یک خطایی رخ داده، تعمد کذبی به جهت عناوین ثانویه رخ داده که منافات با عدالت روات هم نداشته باشد. علی ای تقدیر در مواردی که می‌خواهیم با انقلاب نسبت مشکل را حل کنیم به نظر می‌رسد که تصرف در دو دلیل که هر دویشان متباین هستند، این دلیل متباین را بگوییم که یک قید عدول داشته به ما نرسیده، آن دلیل متباین دیگر را بگوییم قید غیر عدول داشته به ما نرسیده. به این شکل. هر کدامشان یک قید خاصی داشته، قیدها کاملاً متفاوت داشتند و به ما نرسیدند. این احتمال این‌که این هر یک از این دلیل یکی‌شان مقید به قید عدول بوده، یکی‌شان مقید به قید غیر عدول بوده، و هر دویش، حالا یا با این دلیل یا با دلیل منفصلی که قبل از وقت عمل بیان شده بوده، هیچ یک از اینها به ما نرسیده باشد و امثال اینها، این احتمال از احتمال این‌که یکی از آن دو عامین اصلاً صادر نشده باشد، مثلاً روایت لا یجب اکرام العلماء اصلاً صادر نشده باشد، آن چیزتر، بخواهیم بگوییم لا یجب اکرام العلماء اصلاً صادر نشده و ما فقط دلیل داریم بر وجوب اکرام علماء از یک طرف همچنین دلیل داریم، یک دلیل عام هم داریم که یجب، این‌که یجب اکرام العلمایی بوده و یجب اکرام العلماء العدول هم بوده. و اینها می‌گوید تنافی ندارند. بنابراین ممکن است اکرام همة علما واجب باشد، نه فقط خصوص علمای عدول. ما نمی‌توانیم بگوییم اکرام علمای غیر عدول واجب نیست. این احتمال را دارد، بنابراین ممکن است اکرام علما. یا از آن طرف ما ممکن است این احتمال دارد که لا یجب اکرام العلماء صادر نشده باشد. چیز، یجب اکرم العلماء صادر نشده باشد و اشتباه رخ داده باشد. فقط لا یجب اکرام العلماء باشد و یجب اکرام العلماء العدول باشد که نسبت اینها عام و خاص مطلق هستند و همدیگر را تخصیص می‌زنند. علی ای تقدیر ما نمی‌توانیم بگوییم به چه شکلی بوده. نسبت به اکرام علمای غیر عدول ما از این سه دلیل نمی‌توانیم حکم مسأله را استفاده کنیم و تعارضی که بین یجب اکرام العلماء هست. با اکرم العلماء و لا یجب اکرام العلماء هست این را به وسیلة انقلاب نسبت برطرف کنیم.

خب این یک نکته. یک مطلب.

یک راه حل دیگری. یک اشکال دیگری اینجا مطرح هست. اشکال کلی حاج آقا در بحث انقلاب نسبت و شاهد جمع مطرح می‌فرمودند. آن این است که حالا من آن را در خود انقلاب نسبت پیاده کنم، شبیه‌اش در موارد شاهد جمع هم هست. یک دلیل گفته که مثلاً اکرم العلماء. یک دلیل گفته لا یجب اکرام العلماء. دلیل سوم داریم یجب اکرام العلماء العدول. حاج آقا می‌فرمودند با توجه به این‌که تخصیص اکثر و تخصیص مساوی هر دویش قبیح است، و با دلیل مخصص ما فقط می‌توانیم قسمتی از افراد را خارج کنیم، نه نیمی از افراد را یا بیشتر افراد را خارج کنیم. بنابراین علماء عدول اگر اکثر علماء عدول باشند، ما روایتی که می‌گوید لا یجب اکرام العلماء را نمی‌توانیم علماء عدول را از تحتش خارج کنیم. چون فرض این است اکثر علماء عدول هستند. اگر اکثر علماء غیر عدول باشند، اکرم العلماء، علمای غیر عدول را نمی‌شود از تحتش خارج کرد. اگر اینها با هم مساوی باشند از تحت هیچ یک از دو دلیل نمی‌شود علمای عدول را، یا علمای غیر عدول را خارج کرد. چون اکرم العلماء فرض این هست که نصفشان عدول هستند، نصفشان غیر عدول. اکرم العلماء نصفش را که علمای غیر عدول هست نمی‌شود خارج کرد، لا یجب اکرام العلماء هم نصف علمایی که عدول هستند را نمی‌شود از تحتشان خارج کرد. بنابراین یا مشکل تخصیص اکثر در احد الدلیلین هست، یا تخصیص المساوی فی کلا الدلیلی عامین هست. و خب این مشکل هست. حاج آقا این مشکل را به این نحو حل کردند که انقلاب نسبت را در مطلق پذیرفتند، مطلق و مقید. و در عام و خاص نپذیرفتند. و به این شکل مشکل را حل کردند که چون در مطلق و مقید ما ممکن است جمع بین مطلق و مقید را به این بکنیم که بگوییم مطلق در مقام بیان نبوده. بنابراین اکرم العالم اگر در یک دلیل وارد شد، لا یجب اکرام العالم وارد شد بگوییم این دو تا در مقام بیان نبوده، یجب اکرام العلماء العدول که گفتیم این در مقام بیان خصوصیات بوده، به وسیلة این که در مقام بیان هست آن مشکل انقلاب نسبت را و آن مشکل را حل کنیم. حالا این را ملاحظه بفرمایید ما می‌خواهیم ببینیم که آیا این. این بیانی که حاج آقا مطرح می‌فرمایند این بیان در جایی هست که دلیل مطلق ما در مقام بیان بودنش با اصل ثابت شده باشد. ولی اگر ما بگوییم در مقام بیان بودنش ظاهر دلیل این هست که در مقام بیان هست و بحث، یا قطع داشته باشیم که در مقام بیان هست و امثال اینها، این ممکن است بگوییم که این بیانی که حاج آقا مطرح می‌کنند اینجا نمی‌آید. یک دلیل گفته اکرم العالم، بگوییم این اکرم العالم نمی‌شود که هیچ مولی نخواهد محدودة عالم را مشخص کند. یک کسی سؤال می‌کند آیا عالم را اکرام کنم؟ می‌گوید یجب اکرام العالم. می‌گوییم چون در سؤال سائل هست و باید تا وقت عمل محدوده مشخص بشود، این باعث می‌شود که این عام اطلاق پیدا کند. اطلاقش در مقام بیان بودنش اثبات می‌شود. بنابراین باز مشکله اینجا عود می‌کند.

حالا این مطلب را تکمیلش را ان شاء الله فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان